بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 7 آبان 1396.

خب بحث سر این بود که آیا آن چنان که در واجبات در جایی که واجب مردد بین اقلّ و اکثر باشد ما نسبت به اقلّ برائت را اجرا می کنیم آیا در محرّمات هم ما شبیه همین بیان را می توانیم اجرا کنیم؟ آقای روحانی فرموده بودند که در واجبات امر به کل وجوب ضمنی اجزاء را به دنبال دارد. بنابراین جایی که من مردد هستم که این جزء واجب هست یا کلّ واجب هست در واقع نمی دانم وجوب نفسی دارد یا وجوب استقلالی دارد یا وجوب ضمنی دارد. اصل وجوبش مسلّم است و این وجوب که اصلش مسلّم است مفروض این است که علم اجمالی ما به وجوب کل یا جزء را منحل می کنم. ولی در واجبات منحل می کنم. ولی در محرّمات نه، امر به نهی از کل روی اجزا منبسط نمی شود. و حرمت ضمنیه را به دنبال ندارد. خب یک بیانی اینجا هست که ما در واقع در خود آن واجبات هم ما امر به اجزاء را امر ضمنی اگر ندانیم بگویم امر، امری است غیری است.

بگوییم در بعث به کل بالملازمه بعث به اجزاء را هم ارد. وقتی به کل شخصی بعث می کند، به اجزاء هم بعث می کند. خب شبیه همین بیان در ناحیه نهی می آید. زجر از جزء زجر از کل هم هست. یعنی کسی که از جزء زجر می کند قهرا از کل هم زجر کرده است. پس بنابراین ما می دانیم که نسبت به این کل زجر تحقق پیدا کرده است. یا این زجری که نسبت به کل هست به خاطر این است که خودش مزجور است استقلالا یا زجر غیری است. زجری است که به ملازمه زجر کل تحقق پیدا کرده است. پس بنابراین ما نسبت به کل قطع داریم که زجر وجود دارد. وقتی زجر وجود داشت عین همین بیان انحلال در آنجا هم می آید. خب این اشکالی که اینجا مطرح هست. الآن می خواهم این اشکال را یک مقداری باز کنم. یک مقداری یک سری بحث هایی روشن کنم می خواهم بگویم حقیقت این دو تا با هم دیگر تفاوتی دارد. ولی این تفاوت خیلی شاید در بحث ما اثرگذار نباشد. من برای روشن شدن مطلب یکی دو تا نکته را مقدماتا عرض کنم. آن این است که نهی از یک شیء با امر به ترکش متلازمان هستند. حالا ما که اصلا می گوییم حقیقت نهی از شیء با امر به ترک یکی است. حالا آن مبنای خودمان ر کار نداریم. این مقدار که امر به ترک و نهی از فعل اینها متلازمان هستند. اینکه گاهی اوقات ماد ر این بحث ها برای روشن شدن مطلب ممکن است به جای نهی از فعل امر به تک را ملاحظه کنیم. این چون تفاوت ندارد برای روشن شدن مطلب گاهی اوقات این طوری مطلب را دنبال می کنیم. این یک نکته. البته در بحث امر به ترک و نهی از فعل ممکن است یک فرق هایی در مورد این باشد که مثلا نهی از فعل از مفسده در فعل ناشی شده است و امر به ترک از مصلحت به ترک. ما آن ملاکش را خیلی کار نداریم بحث آن محرّکیت مولوی ای که در امر به ترک هست با نهی از فعل متلازمان هستند و اصلا یکی هستند. خب این یک نکته. نکته دوم اینکه مقدمه واجب چیست. می گویند مقدمه واجب ما یلزم من عدمه العدم و لا یلزم بالوجوده الوجود. کسی که مأمور هست بالای پشت بام برود اگر نردبان نگذارد پشتبان رفتن هم محقق نیست. ولی نردبان هم بگذارد ممکن است محقق شود ممکن است محقق نشود. مقدمه واجب تعریفش این است ما یلزم من عدمه العدم. ولی می خواهیم ببینیم آیا هر چیزی که یلزم من عدمه العدم مقدمه واجب هست یا نه مقدمه واجب یک نکته دیگری هم در آن هست که این باید مد نظر باشد. حالا من یک مثال بزنم تا این مطلب روشن شود. اگر امر باشد به یک شیء معیّن این را در نظر بگیرید، یا امر باشد به یکی از دو شیء به نحو تخییری. کسی که این امر دوم را عصیان کند یعنی واجب تخییری را انجام ندهد قهرا آن امر اول را هم عصیان کرده است دیگ. یعنی یلزم من عدم تحقق متعلّق واجب تخییری عدم واجب تعیینی. این جوری است دیگر. کسی که احدهما را انجام ندهد آن معیّن را هم انجام نداده است. ولی آیا مقدّمه انجام آن واجب به معیّن این است که احدهما را ترک کند؟ انجام امور کاری ندارد. انجام این شیء یعنی خودش را انجام دهید. بله ملازمه دارد با یعنی در واقع وقتی شما این واجب را انجام می دهید احدهما را هم محقق کردید. ولی محقق کردن احدهما معنایش این نیست که عرض کنم خدمت شما و اگر احدهما را ترک کنید، این واجب معیّن هم ترک شده است. ولی مجرد اینکه ترک احدهما ملازم است با ترک واجب معیّن ترک اطراف تخییر، این مقدمه خارجیه را نمی آورد. سرّ قضیه یک نکته دیگر است. سرّ قصیه این است که احدهما اصلا یک شیئی نیست که در عالم خارج وجود داشته باشد. احدهما یک عنوان انتزاعی ذهن است. یک عنوان برساخته ذهن است. ذهن انسان بعضی وقت ها به دلیل اینکه ارتباطش با خارج یک ارتباط معیّن نیست ارتباط ناقصی است یک مفاهیمی را می سازد. من جمله از این مفاهیم همین مفهوم احدهما است. این مفهوم احدهمایی که می خواهیم بگوییم اگر ترک شود قهرا ملازم هست با ترک یک شیء دیگر، این ملازم بودن به خاطر این نیست که در عالم خارج احدهما یک تحقق عینی دارد و ترک این احدهما ترک آن شیئ را می آورد. احدهما وجود خارجی به آن وجود خارجی منحاز ندارد. وجود خارجی منحاز ندارد. به خاطر همین است که

ولی یک چیز ذهنی هست. صدق عدم این به اصطلاح عدم احدهما با صدق عدم آن واجب معیّن ملازم هست. آن صدق ذهنی اشت. صدق در عالم ذهن اینها ملازمه دارد. نه اینکه در عالم خارج مقدمیّت داشته باشد نسبت به اینها. آن که ما یلزم من عدمه العدم مقدمه واجب هست در مفاهیمی هست که مستقیما از خارج حکایت می کنند. حکایتا تعیینیه. اما مفاهیمی که به آن نحو از خارج حکایت نمی کنند آن بحثش جدا است. این است که ما حالا بعدا در بحث اجمالی به این مطلب باز دوباره تأکید می کنیم که علم اجمالی در واقع فهم حقیقتش یک فهم انحاء رابطه انسان با خارج بر می گردد. ما رابطه انسان با خارج را اگر یک شیء وحدانی تصور کنیم علم اجمالی نمی توانیم بفهمیم. فهمش وابسته به شناخت عناوینی هست که خودشان مستقیم از خارج به نحو تعیینی حکایت نمی کنند. یک حکایت خاصی خارج دارند.

سؤال:

پاسخ: یک وجود باشد که این وجود مقدمه تحقق وجود دیگر باشد. ولی اینها احدهما که هست این یک چیز ذهنی هست. این یک وجود عینی خارجی ندارد که این وجود عینی خارجی مقدمه هست بر تحقق وجود عینی خارجی دیگر. این شکلی نیست. همان وجودات خارجی مشخّص، زید و امر، آن چیزی که در خارج هست یکی زید است یکی عمرو است. معیّنات. همان ها ذهن انسان از آنها یک سری مفاهیم می سازد. مفهوم احدهما. انعدام مفهوم احدهما ملازم است با انعدام تک تک اینها. احدهما وقتی منعدم باشد یعنی نه این است نه این است. این نه به خاطر ایکه در عالم خارج تحقق احدهما در وجود عینی انعدامش باعث می شود که آنها منعدم شوند. چون ذهن انسان این مفهئومی که می سازد هم وقتی مفهوم الف هست احدهما را صادق می بیند هم وقتی مفهوم ب هست احدهما را صادق می بیند. پس بنابراین اگر بخواهد احدهما معدوم باشد در عالم خارج باید هیچ کدام از اینها نباشند. این یک رابطه ای است بین ذهن انسان و خارج. این طاردیت و مطرودیت این است که عرض کردم مرحوم آقا شیخ محمد حسین بحث طاردیت و مطرودیت را مطرح می کند و امثال اینها، اگر ذهن ما فقط ذهن فلسفی باشد که عناوین صرفا حاکی از معیّنات را ببیند همین جور است که ایشان تصویر کرده است. ولی مشکل ما این است که ما یک سری مفاهیم ذهنی داریم که این مفاهیم ذهنی هم منشأ اثر واقعی هستند یعنی ملاکات می تواند به آنها متوقّف شود هم در عالم اعتبار منشأ یک سری احکام جعلی می توانند باشند و اینها. حالا این نکته را داشتهباشید بیاییم در بحث ما. در بحث ما ما می گوییم که کل حرام است. یک موقعی کل حرام است یک موقعی جزء حرام است. معنای حرمت کل چیست؟ معنای حرمت کل حالا ما این را به ترک برگردانیم، معنای حرمت کل این است که شما مخیّرید یکی از تروک را انجام دهید. تخییر بین احد التروک. از آن طرف حرمت جزء یعنی نه تعیینا ترک این شیء معیّن. دقیقا عین همان بحثی که آنجا مطرح کردیم حالا اینجا در ترک داریم مطرح می کنیم. یک موقعی ترک شیء الف مطلوب ما است و واجب است. واجب حالا مثالی که شهید صدر می زنند در مورد اقلّ و اکثر ارتباطی در محرّمات مثال تصویر ذی الروح است. یک موقعی نمی دانیم تصویر ذی الروح این که محرّم است تصویر رأس است یا تصویر مطلق ال

یعنی بدن کامل است. رأس و سایر اجزاء. اینجا ممکن است شخص بیاید برائت جاری کند از حرمت تصویر رأس. بگوید تصویر همه بدن قطعا حرام است. تصویر رأس نمی دانیم حرام هست یا نیست برائت جاری می کنیم. خب در این بحث ما بیایید تحلیل کنیم ببینیم حقیقت قضیه چیست. ما بگوییم آن تقریب این بود که زجر از تصویر الرأس زجر از تصویر مجسمه کامل هم هست. بنابراین ما نسبت به مجسمه کامل قطع داریم که این مورد زجر هست حالا یا چون استقلالا زجر به او تعلّق گرفته است یا بالملازمه زجر به او تعلّق گرفته است. ولی بحث این است که این زجری که به او تعلّق گرفته است به مناط مقدمیّت خارجی نیست. اگر هم بخواهیم تصویر کنیم. مقدمیّت خارجیّه ندارد. چطور؟ چون در واقع ما این را تحلیل کنیم نهی از تصویر مجسّمه یعنی امر به ترک تصویر الرأس. نهی از تصویر کل معنایش این است که شما مخیّرید یا تصویر الرأس را ترک کنید یا باقی اجزاء را ترک کنید. یعنی احد الترکین علی سبیل منع الخلوّ به نحو واجب تخییری، این متعلّق وجوب شما هست. دقیقا همان بحثی که عرض کردم ولو شما اگر انی احد الترکین را ترک کنید معنایش چیست؟ معنایش این است که هر دو اینها را باید آورده باشید تا آن احدهما ترک شده باشد. احد الترکین ترکش به این است که هر دو این فعل ها تحقق پیدا کرده باشد. بنابراین آن ترک تصویر الرأس هم ترک شده است. این درست است. در واقع دقیقا شبیه همان بحثی که امر به یک شیء را وقتی مقایسه می کنیم با امر تخییری و احدهما، ترک آن واحد مخیّر باعث می شود که واحد معیّن هم ترک شود. عین همان بیان هم در اینجا می آید. ولی همچنان که آنجا عرض کردیم، نکته ای که باعث می شود ترک احدهما ملازمه پیدا کند با ترک واجب معیّن، مقدمیّت خارجی نیست. چون این مفاهیم به آن معنا از خارج حکایت نمی کنند. اینجا شبیه همین بیان هم در اینجا وجود دارد. آن مقدمیّت خارجی و امثال اینها آنجا مطرح نیست. ولی درست است. بین واجبات و محرّمات فرق است. در واجبات امر به کل بعث به کل از آن جهت بعث به اجزاء را دارد که اجزاء محقق کل هستند. اگر بخواهد کل محقق شود در عالم خارج توقّف وجود دارد. توقّف خارجی وجود دارد. کل بدون جزء محقق نمی شود.

سؤال:

پاسخ: نه کل با یک جزئش که فرق دارد. مجموع اجزاء را کار نداریم یک جزء واحد را شما در نظر بگیرید. بحث مجموع اجزاء یک بحث دیگر است. به هر حال یک جزء با کل که فرق دارد. حالا آن یک مطلب هست که کلش را چه کار می کنید و اینها. به هر حال بحث این است که برای اینکه کل محقق شود جزء در عالم خارج باید تحقق پیدا کند. یعنی تحقق خارجی کل به تحقق جزء هست. چون جزء با کل در عالم خارج دو تا است. دو تا وجود عینی دارند. ولو آن در ضمن آن است. آن خیلی در این بحث مهم نیست. ولی در بحث حرمت، این جور نیست. بحث حرمت شبیه همان عرض کردم دقیقا مثل بحث رابطه واجب معیّن و واجب تخییری است. شما اگر واجب تخییری را ترک کنید، قهرا آن واجب معیّن را هم ترک کردید ولی ترک واجب معیّن مقدمه اش ترک واجب تخییری نیست. در عالم خارج ترک واجب معیّن به خودش است. ما در بحث عرض کنم محرّمات هم اینکه می گوییم شخصی که تصویر رأس می کند، ترک تصویر رأس را ترک کرده است، چه باعث شده است که این نهی عصیان شود؟ به خاطر اینکه تصویر الرأس کرده است. نه به خاطر اینکه کل را ترک کرده است. بله این دو تا با هم دیگر ملازمه دارند در عالم ذهن. من در واقع اگر جزء را اتیان کنم و ترک رأس را اتیان کنم به اینکه رأس را بکشم درست است. وقتی من رأس را کشیدم کل این مجسّمه را، ترک این کل را به اصطلاح چیز کردم، اگر شخصی که رأس را می کشد، درست است به اصطلاح انجام مجسّمه

این جوری تعبیر کنم که جایی که شارع مقدس به من گفته است که شما این جزء را ترک کن. من آمدم این را عصیان کردم. یعنی رأس را کشیدم. با کشیدن رأس آن احد الترکین

خلاصه عرض من این است که حالا در بحث چیزش مطلب واضح تر است. وقتی شارع به من می گوید که واجب است که این واجب معیّن را انجام دهید، اگر من این واجب را انجام دهم، آن احد مخیّر را هم انجام دادم. یعنی واجب را انجام بدهم احد مخیّر را هم انجام دادم. ولی حالا اگر احد مخیّر را من ترک کردم، احد مخیّر را ترک کردم قهرا این واجب را ترک کردم. ولی نه اینکه آن ترک احد مخیّر مقدمه بر ترک این بوده است. خود ترک این باعث ترکش شده است.

سؤال:

پاسخ: نه قابل ترک هست ولی ترک خارجی اش دو جور ترک دارد. نقشی ندارد. یعنی ترک آن واجب مخیّر در عالم خارج نقشی ندارد در ترک این. در ترک این نقشی ندارد. عین همین است یعنی حالا من چون اینها هی ترک و ترک و اینها روی هم رفته می آید ذهن انسان را مغشوش می کند. بحث این است که کسی که من مأمور هستم به اینکه یا ترک رأس کنم یا ترک سایر الاجزاء کنم. کسی که اینها را ترک می کند به این که رأس را می کشد این کشیدن رأس را محقق کرده است عصیان کرده است یعنی نهی از ترک الرأس را انجام داده ولی نهی عصیان از ترک الرأس به خاطر خودش هست نه به خاطر اینکه آن احد التروک را ترک کرده است. درست است این احد التروک را هم ترک کرده است چون وقتی شما یک ترک را انجام دادید، این یکی از این ترک ها تحقق پیدا کرده است و ترک احد التروک هم دیگر محقق نشده است. بنابراین بحث این است که گاهی اوقات یک شیئی عصیانش عصیان مأمور به هست ولی نه به جهت اینکه این عصیانش دخالت دارد در ترک مأمور به. ترک مأمور به در .... خودش است. عصیان یک شیء ولو با عصیان مأمور به ملازم باشد معنایش دخالت داشتن آن شیء، عرض کردم همه چیزهایی که ما یلزم من عدمه العدم مقدمه نیستند. باید دخالت خارجی داشته باشد. یک شیئی در عالم خارج باشد و یلزم من عدمه العدم. دو شیئی که در آن خاج باشند. ولی جایی که پای مفاهیم ذهنی وسط کشیده می شود این بحث ها پیش نمی آید. این تفاوتی که حالا با به اصطلاح یک مقداری گاهی اوقات قاطی شدن الفاظ ما اصل مطلب فکر کنم شاید روشن باشد.

نکته ای که می خواهم بگویم این است که با وجود این تفاوتی که بین نهی از کل و نهی از جزء و امر به کل و امر به جزء هست، این تفاوت هست درست است حقیقت اینها با هم فرق دارد ولی با همه این حرف ها در آن نکته ای که منشأ انحلال می شود، در آن نکته فرقی بین اینها نیست. چطور؟ ببینید بحث ما این است که ما در اصاله البرائه یک شیئی که ما می دانیم انجام او عقاب آور است نسبت به او اصاله البرائه نمی شود جاری کرد دیگر. چیزی که قطعا علم تفصیلی داریم بر اینکه آن عقاب بر گردن ما می آید برائت بر آن جاری نمی شود دیگر. حالا عقابی که با او می آید حالا به خاطر خودش است به خاطر چیزهای دیگر باشد آن خیلی مهم نیست. ما در مورد فرض کنید کسی که مردد بین اینکه کل واجب هست یا جزء واجب است اگر این جزء را ترک کند این طور که جزء معدوم مردد بین اینکه آن جزء معلوم را ترک کند. قطعا عقاب می شود. حالا یا به خاطر اینکه خودش مأمور به هست. یا به خاطر اینکه کل مأمور به هست و کل با ترک جزء کل هم ترک می شود. پس بنابراین برائت از جزء ما نمی توانیم اجرا کنیم. چون این جزء قطعا عقاب آور است. یا به نفسه یا بالملازمه با ترک کل. عین همین بیان هم در ناحیه نهی هست. در ناحیه نهی کسی که کل را آنجا آن طرف قضیه کسی که کل را اتیان می کند، قطعا عقاب دارد. یا به جهت اینکه کلّ خودش عقاب آور است یا به خاطر آن جزئی که در ضمنش هست. حالا آن تحلیل های مقدمه واجب و آن چیزهایی که فرق هایی گذاشتید در این جهت دیگر اصلا مد نظر نیست. تقریبی که هست به آن مقدمه واجب و اینها کار ندارد. بحث یعنی نکته ای که منشأ

عرض کردم ولو اجزاء واجب غیری است کل واجب غیری نیست در نهی محرّم غیری نیست ولی غیریت دخالت در آن بحث ندارد. بحث سر این است که چون خود واجب غیری هم که محرّم غیری که عقاب آور نیست. بحث سر این است که جزء در واجبات قطعا عقاب آور هست. یا به خاطر خود یا به خاطر تک کل. اتیان کل هم در محرّمات قطعا عقاب آور است. یا به خاطر اینکه خودش مبغوض است خودش منهی است یا به خاطر اینکه جزئی که در ضمنش هست منهی است. بنابراین اینکه شما می گویید علم اجمالی داریم که یا جزء حرام است یا کل حرام است و این علم اجمالی منحل نمی شود، حالا آن انحلال حقیقی را خیلی رویش نمی خواهم بحث کنم. از جهت اینکه برائت نسبت به کل جاری نمی شود چون برائت می خواهد من را محذور بدارد. در کلام آقای صدر هم به این لحن مطلب وارد شده است. که شما برائت از کل چرا می خواهید جاری کنید؟ به خاطر اینکه بگویید عقاب نمی آورد آن که معنا ندارد من یقین دارم که کل عقاب آور است. می خواهید بگویید که کل عقاب متعدد نمی آورد، واجب غیری که هیچ وقت عقاب متعدد نمی آورده است. آن هم معلوم است. پس می خواهید این را چه کار کنید؟ یک عرض ما این است که می گوییم شبیه همان است محصلش با فرمایش آقای صدر یکی است. ما قطع داریم که کل منشأ عقوبت است. حالا یا به خاطر خودش یا به خاطر جزئی که در ضمنش هست. بنابراین نسبت به کل اصال البرائه جاری نمی شود و نسبت به جزء اصاله البرائه جاری می شود. بنابراین به اصطلاح تعارض بین جریان اصاله البرائه نسبت به کل و جزء است.

سؤال:

پاسخ: وجوب استقلالی اثر ندارد. اثری خاصی ندارد وجوب استقلالی اش. بحث سر همین است دیگر. وجوب استقلالی اش به آن معنا اثر ندارد. آن که اثر هست مال اصل اینکه منشئیت این شیء برای عقاب. این اثر هست. این هم مسلما منشئیت بر عقاب دارد.

سؤال:

پاسخ: هر چه باشد. بحث سر این است که منشئیت اکث بر عقاب آوری. حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. بفرمایید شارع مقدس من را نسبت به اکثر زجر کرده است. گفته است اکثر و اکثر قطعا مزجور شارع است. زجر شارع به اکثر تعلق گفت است. بفرمایید اکثر قطعا عذاب آور است. هر یک از این تعبیرات را کنید، این تعبیرات منشأ می شود که ما نسبت به اکثر نتوانیم برائت جاری کنیم نسبت به اقل می توانیم برائت جاری کنیم و عین همان. حالا اصل همان اقل و اکثر شبهاتی دارد آن در جای خودش باید حل شود. نمی خواهیم وارد همه آن تفصیل و اقسام آن بحث شویم. ولی بین اجرای اقل و اکثر در

سؤال:

پاسخ: انحلال حکمی

سؤال:

پاسخ: نه ما اصلا می خواهیم بگوییم که آن نکته ای که مقدمه عرض کردم آن این بود که امر به اجزاء امر ضمنی نیست. امر به اجزاء امر مقدمی است.

سؤآل:

پاسخ: نه همان مقدمه را برای این آوردم که بگویم اینها از یک سنخ است. بعد هم به این بحث کشاندم که ولو چیزش اسمش هم امر مقدمی نگذاری ولی چیزش یکی است. نکته ای که باعث می شود که در واجبات انحلال حاصل شود این نکته عین همان نکته ای است که در محرمت جاری است نکته اش نکته واحد است. هر دو یک نوع انحلال حکمی است و این انحلال حکمی این مطلب را تمام می کند.

سؤال:

پاسخ: بله ... من دیگر وارد آن بحث نشدم. آن خیلی دخالت در این مطلب ندارد.

سؤآل:

پاسخ: در حاشیه بحث شهید صدر در آن بیان ابتدائا عرض کنم خدمت شما به یک نگاه دیگری این بحث

حالا این را من فردا یک توضیحی بدهم

شهید صدر عرض کنم خدمت شما یک بحثی ابتدائا در متن دارند که کأنه حرمت کل، حرمت ضمنی اجزاء را به دنبال می آورد. خب در حاشیه این را اشکال کرده اند که حرمت کل نمی تواند حرمت ضمنی اجزاء را به دنبال بیاورد چون بدلی است و امثال اینها. آن را ببینید این مطلب درستی است. ولی بحث این است که اینها در تحریری که می خواستند بین این و واجبات اینها گفتند ... هستند. از جهت آن بحث وجوب ضمنی و حرمت ضمنی بین اینها فرق است. اگر کسی قائل به وجوب ضمنی هم شود. حالا ما آن بحث مبنایی بود که گفتیم وجوب ضمنی نیست و جوب غیری است. امثال اینها. ولی بعد هم عرض کردیم حتی وجوب غیری هم بگوییم سنخه اش علی أی تقدیر فرق دارد. ولی شبیه همان وجوب غیری شبیه همان نکته وجوب غیری در محرّمات هم می آید و همان نکته باعث می شود که در محرّمات هم انحلال حکمی بیاید. همان انحلال حکمی ای که در واجبات می آید البته می گویم این چیزش رق دارد سنخه وجوبی که اینجا وجود دارد متفاوت هست و با هم دیگر تفاوت دارد. فردا ان بحث را ادامه می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد